

دیدگاه گریگوری راباسا در مورد ترجمه ادبی^۱

سرخو بونالوس کوئیلاز

ترجمه میرمحمد خادم‌نبی

گریگوری راباسا به‌خاطر ترجمه‌هایش از نویسندگان آمریکای لاتین مثل گارسیا مارکز، وارگاس یوسا، کلاریس لیسپکتر و خورخه آمادو شهرت دارد، اما دیدگاه او در مورد نحوه ترجمه چندان شناخته‌شده نیست. نویسنده در این مقاله می‌کوشد دیدگاه راباسا را در مورد ترجمه، نقش مترجم و برخی راهبردهای ترجمه او توضیح دهد. به اعتقاد نویسنده، دیدگاه راباسا اگر به‌درستی تبیین شود در چارچوب رویکردهای نوین به ترجمه دیدگاه معتبری به حساب می‌آید.

۱. مقدمه

نظریه ترجمه به مسائل مربوط به فرایند و محصول نهایی ترجمه که فعالیتی ارتباطی و بین‌زبانی و بین‌فرهنگی است می‌پردازد، اما در نظریه‌های ترجمه معمولاً به پیشینه مترجم، نقش او در انتخاب کتاب و فرایند ترجمه و نیز ذوق و عقایدش توجهی نمی‌شود. به نظر من، نظریه ترجمه باید در پی آن باشد که مفروضات نظری را با مفروضات شخصی مترجم و عملکرد حرفه‌ای او مقایسه کند و از این طریق به راستی‌آزمایی نظریات بپردازد. از رهگذر این مقایسه، اطلاعات فراوانی به‌دست می‌آید و نظریه‌هایی وضع می‌شوند که مبتنی بر عمل هستند. به این ترتیب می‌توان اختلاف بین گزاره‌هایی در مورد ماهیت ترجمه را که اکثراً مبنای تجربی ندارند و عملکرد واقعی مترجم را که مبنای تجربی دارد از بین برد.

پرداختن به خود مترجمان جدا از فایده‌ای که برای نظریه ترجمه دارد، فایده‌ای عملی نیز دارد و آن این است که نقش مترجمان را در جامعه به رسمیت می‌شناسند. اخیراً نویسندگانی چون ونوتی، اسپواک و نیرانجانا به مسائلی از این دست پرداخته‌اند. دغدغه این نویسندگان تبیین نقش مترجمان در جامعه است. آیا مترجمان در تحقق اهداف برتری‌جویانه و پسااستعماری آن

^۱ این متن ترجمه خلاصه شده متن زیر است:

دسته از کنشگران اجتماعی سلطه‌طلب که گاهی کارفرمایان مترجمان هستند دست دارند؟ این مسئله جالب مقاله‌ای مجزا را می‌طلبد و من در جایی دیگر به آن پرداخته‌ام. فرضیه ما این است که مترجمان در کار حرفه‌ای‌شان آنقدر نفوذ دارند که بتوانند دیدگاه‌هایشان را در مسائل زیر چه از روی وظیفه چه به فراخور موقعیت اعمال می‌کنند: (۱) ترجمه چیست یا چه باید باشد؟ (۲) مترجمان در مقام مترجم چه نقشی دارند؟ (۳) ترجمه چگونه باید انجام گیرد؟ یعنی استراتژی‌های ترجمه کدام هستند؟

در این مقاله می‌خواهم مسائل مذکور را بر مبنای دیدگاه گریگوری راباسا در مقام مترجمی چندزبانه که از اسپانیایی و پرتغالی به انگلیسی ترجمه می‌کرد تبیین کنم. راباسا مترجم منحصربه‌فردی است چون هم آثار برخی نویسندگان نامی همچون گابریل گارسینیا مارکز، خولیو کورتازار و خورخه آمدادو را ترجمه کرده و هم در کتابی با عنوان *اگر خیانت این است* در مورد دیدگاه خود نسبت به ترجمه صحبت کرده است. هر جا که ممکن بوده با مثال‌هایی از ترجمه‌هایش دیدگاهش را توضیح داده‌ام.

بخش نخست این مقاله به تعریف راباسا از ماهیت ترجمه می‌پردازم. سپس به برداشت وی از نقش مترجم اشاره می‌کنم و در پایان برخی راهبردهای ترجمه را که خود راباسا ذکر کرده است توضیح خواهم داد.

۲. تعریف ترجمه

اظهارنظرهای راباسا درباره ترجمه فرصت مغتنمی برای درک عقاید یکی از برجسته‌ترین مترجمان انگلیسی معاصر فراهم می‌آورد. از این فرصت می‌توان بهره برد و دید چطور راباسا دیدگاه نظری‌اش را در ترجمه انگلیسی *صد سال تنهایی* جامه عمل پوشانده است. برخی از دیدگاه‌های او در مورد ترجمه قبلاً در کتاب *جهان ترجمه* که انجمن قلم آمریکا در سال ۱۹۷۱ منتشر کرده به چاپ رسیده است. وی در مقدمه این کتاب، ترجمه را با توسل به مفهوم تعادل که مفهومی مهم در ترجمه است تعریف می‌کند. می‌گوید مفهوم تعادل در ترجمه را نباید با مفهوم تعادل در علم ریاضی اشتباه بگیریم:

به نظر می‌آید منتقدان و خوانندگان توقع دارند ترجمه دقیقاً معادل همان متنی باشد که در زبان اصلی نوشته شده است. معلوم است که چنین چیزی ممکن نیست. دو دانه برف هم مثل هم نیستند. خارج از عالم ریاضی هیچ دویی با هیچ دیگری مساوی نیست. در ترجمه برخلاف

ریاضی به دنبال (=) نیستیم بلکه در پی ایجاد شباهت هر چه بیشتریم. بنابراین، بهترین ترجمه، نزدیک‌ترین معادل است.

این اعتقاد راباسا که تعادل ترجمه‌ای غیر از برابری در ریاضی است با رویکردهای زبان‌شناختی به ترجمه همسوست. در اینجا نخستین چیزی که به ذهن خطور می‌کند این است



که ترجمه امری زبانی است، و این همان سخنی است که ژرژ مونن، جان کتفورد و نظریه‌پردازان روسی مثل فیودروف، شوایتسر و کمیساروف و نیز نویسندگان آلمانی متعلق به مکتب لایپزیک مثل کاده و یاگر و نیز نمایندگان امروزی آن‌ها مثل هاوس و کولر نیز اذعان داشته‌اند. اما این سخن که ترجمه امری زبانی است باعث نمی‌شود که متغیرهای فرهنگی-اجتماعی را، که تعریف ترجمه بدون آن‌ها ممکن نیست، از نظر دور بداریم.

حال ببینیم تعادل در ترجمه به چه دلیل با تعادل در ریاضیات فرق دارد. اولین دلیل این است که زبان ذاتاً اگر از منظر فردی به آن بنگریم با فرآیند تفکر و اگر از منظر جمعی به آن بنگریم با فرایندهای اجتماعی

مرتبط است. در هر دو فرآیند مشخصه‌هایی عام و خاص وجود دارد. یکی از ویژگی‌های عام زبان‌ها این است که به انسان‌ها کمک می‌کنند تا با استفاده از چند مقوله فکری واقعیت را درک کنند. این که هر جامعه زبانی چه بخش از واقعیت را درک می‌کند یعنی آن را به لفظ درمی‌آورد و طبقه‌بندی می‌کند بستگی به واقعیت پیرامونی و چیزهایی دارد که برای برطرف کردن نیازهای جامعه برای بقا مثل خوراک و سرپناه و برای انجام فعالیت‌های اجتماعی-فرهنگی ضروریست. ویژگی عام دیگر این است که زبان‌ها برای بیان معانی و انجام کارها در قالب‌های مختلفی سازمان یافته‌اند. مهم‌ترین خصیصه زبان‌ها این است که معنی واحدی را می‌شود به

شکل‌های زبانی مختلف بیان کرد. مثلاً در انگلیسی می‌گوییم «سرما گرفته‌ام» اما در فارسی می‌گوییم سرما خورده‌ام. به عبارت دیگر مفهوم «بیماری بر اثر نفوذ ویروس در بدن انسان» را می‌توان عیناً و با استفاده از شکل‌های زبانی متفاوت در زبان‌های مختلف بیان کرد به طوری که همه این شکل‌ها معنی مشابهی را بیان کنند. پس لازم است تعادل را در وهله نخست فعلیتی ارتباطی، بین فرهنگی و بین‌زبانی تصور کنیم که ناظر بر مقصود کلام است و نه صورت کلام و لذا برای ایجاد مشابهت و هم‌ارزی میان مقصود گوینده در متن اصلی و مقصود گوینده در متن ترجمه، تغییر در سطح دستوری جایز است. این پاسخ ساده جوابی است به آن دسته از افرادی که ساده‌لوحانه فکر می‌کنند صورت متن اصلی باید با صورت ترجمه یکسان باشد. این نگرش اشتباه از یک طرف رابطه پیچیده بین تفکر و زبان و از طرف دیگر غنا و تنوع ابزارهای بیان در زبان‌های مختلف را نادیده می‌گیرد.

اجازه بدهید این بخش را با تعریفی روزآمد از ترجمه بر اساس تحولات اخیر در مطالعات ترجمه به پایان برسانم. ترجمه را می‌شود فعالیت ارتباطی از نوع بین‌زبانی و بین‌فرهنگی تعریف کرد که هدفش بازآفرینی یا بازنویسی مقصود یا هدف ارتباطی مد نظر نویسنده است. در این فرایند، باید دستورالعمل کارفرما، تأثیر مورد نظر بر خواننده متن ترجمه و مسائل فرهنگی-اجتماعی مرتبط با رویداد ارتباطی ترجمه را نیز از نظر دور نداشت. بازآفرینی پیام نویسنده کاری آزاد و دلخواهی نیست. بالعکس، اگر می‌خواهیم این فرایند را ترجمه به معنی واقعی کلمه بدانیم، باید ملاحظات فوق را رعایت کنیم. این ملاحظات به مترجم می‌گوید که چطور باید ترجمه کند. آیا باید با حفظ شیوه بیان نویسنده به متن ترجمه غرابت زبانی بدهد یا با استفاده از واژگان و اصطلاحات مقصد، حس و حالی آشنا به متن بیخشد.

نقش مترجم

راباسا در مورد نقش مترجم بر این باور است که مترجم باید قدرتی درونی داشته باشد که او آن را «گوش شنوا» می‌نامد:

اهمیت گوش شنوا در ترجمه حتی ممکن است از اهمیت آن در تألیف هم بیشتر باشد چون کسی که ترجمه می‌کند دو کار می‌کند، هم گوش می‌دهد و هم صحبت می‌کند و در هر دو کار ممکن است خطا کند. مترجم باید گوش شنوایی داشته باشد تا بشنود نویسنده چه می‌گوید؛ باید گوش شنوایی هم داشته باشد تا بشنود خودش چه می‌گوید.

نکته بسیار مهم این است که راباسا اهمیت حرف‌هایی را که مؤلف می‌گوید تشخیص می‌دهد. اگر از منظر نظریه ترجمه به این سخن راباسا بنگریم، می‌بینیم که او در واقع بر مقصود گوینده و هدف ارتباطی او تأکید می‌کند. اما به نظر او این کفایت نمی‌کند. مترجم باید برای شنیدن حرف خود هم گوش شنوایی داشته باشد. یعنی اینکه مترجم هم گوینده و هم شنونده ترجمه است. بدین ترتیب مترجم می‌تواند در خواننده ترجمه همان تأثیری را که مورد نظر نویسنده بوده ایجاد کند.

اما ممکن است کارفرمای ترجمه به مترجم هیچ دستورالعملی ندهد و یا بالعکس دستورالعمل‌های خاصی بدهد. مثلاً به مترجم بگوید که اسامی خاص را بومی کند. به نظر می‌رسد به راباسا هیچ دستورالعملی نداده‌اند که در ترجمه رمان صدسال تنهایی به انگلیسی چطور ترجمه کند. تنها جایی که راباسا در این رمان مجبور شده در متن اصلی دخالت کند آن جایی است که ناشر از او خواسته شجره‌نامه‌ای برای خانواده بوئندیا دست و پا کند که در ابتدای کتاب انگلیسی گنجانده شود. راباسا اولش فکر می‌کند کار خوبی است اما بعداً نظرش عوض می‌شود:

بعدها که کتاب چاپ شد دچار تردید شدم. اگر گارسیا مارکز می‌خواست چنین شجره‌نامه‌ای را بیاورد، باید در همان ویرایش نخست اسپانیایی می‌آورد. فکر کردم که شاید مارکز عمداً می‌خواسته سردرگمی ایجاد کند و نشان بدهد که میمون‌ها و اسب‌ها که یاهوها را به سادگی از هم تشخیص می‌دهند ابنای بشر را چگونه می‌بینند.

در صورتی که کارفرما هیچ دستورالعمل مشخصی به مترجم ندهد، دست مترجم است که از چه راهبردهایی استفاده کند. این مسئولیت بزرگی است که تأثیر آن در انتخاب‌های مترجم نمود می‌یابد. مسئله اساسی این است که در کل ترجمه این تصمیمات باید یکدست باشند تا کیفیت کار، خوب از آب درآید. نظر مخالف این دیدگاه را واضعان نظریه اسکاپس (ورمیر ۲۰۰۰) بیان کرده‌اند. آن‌ها معتقدند آنچه در ترجمه اهمیت دارد هدف ارتباطی مورد نظر نویسنده نیست بلکه دستورالعمل‌های کارفرماست. به اعتقاد این نظریه‌پردازان، هدف (مقصود)، وسیله (شیوه ترجمه) را توجیه می‌کند و ترجمه ممکن است سر از اقتباس در بیاورد. در اینجا به اعتقاد این نظریه‌پردازان کاری ندارم. بحثم در اینجا درباره ترجمه به معنی واقعی کلمه است.

خود راباسا به مسئله مهم موضع مترجم در قبال مؤلف نیز می‌پردازد. مترجم زندانی است، آزاد نیست که هر کاری خواست بکند:

مترجم نباید از خاطر ببرد که در همه حال کاملاً در اسارت مؤلف است، زندانی است که به ارتکاب چندین جرم محکوم شده است. با این حال، باید زندانی خوش رفتاری باشد، باید قابل اعتماد باشد و کاملاً در خدمت متن باشد. اگر زندانی سرکشی است، بهتر است از زندان پرود بیرون و پرود سراغ نویسندگی و هر چه دلش می‌خواهد بنویسد.

در اینجا دو نکته قابل ذکر است: نخست این‌که وظیفه مترجم بازآفرینی متن مبدأ در زبان مقصد اما در محدوده سخن نویسنده است. همان‌طور که راباسا هم می‌گوید مترجم باید هر آنچه را که در متن مبدأ وجود دارد وفادارانه بازنویسی کند. دوم این‌که، مترجم باید از تغییر دلبخواهی محتوای متن و پیام آن پرهیز کند چون دارد ترجمه می‌کند، تألیف که نمی‌کند. خلاصه این‌که، به اعتقاد راباسا، مترجم نقشی فعال و آفرینش‌گرانه در ترجمه بازی می‌کند، اما باید چیزهایی را رعایت کند: (۱) مطالبی که در متن اصلی آمده؛ (۲) تأثیر مورد نظر نویسنده بر مخاطب اصلی متن، (۳) دستورالعمل‌های کارفرمای ترجمه و (۴) هنجارهای ترجمه‌ای متداول در جامعه مقصد.

راهبردهای ترجمه

اولین ترجمه حرفه‌ای راباسا، ترجمه *Rayuela* اثر خولیو کورتازار است. وقتی ترجمه منتشر شد، نقد موافقی در مورد آن در صفحه اول نشریه نیویورک تایمز بوک ریویو به چاپ رسید. آن موقع بود که راباسا اولین استراتژی خود را به کار گرفت: «همان‌طور که کتاب را می‌خواندم، ترجمه‌اش می‌کردم ... این روش را در کتاب‌های بعدی‌ام هم به کار بردم».

• خواندن بسیار دقیق

به نظر می‌آید شیوه‌ای که راباسا در ترجمه به کار می‌برد با توصیه‌ای که به مترجمان مبتدی می‌شود مغایرت دارد. معمولاً به مترجمان مبتدی می‌گویند قبل از این‌که دست به ترجمه ببرند کل کتاب یا لاقط بخش‌های مهمی از آن را بخوانند تا «حال و هوای» متن دستشان بیاید و بفهمند با چه واژگان دشوار و فنی روبرو هستند. چطور می‌شود این راهبرد راباسا را تبیین کرد؟ برای پاسخ باید دید وقتی متنی را به‌منظور ترجمه می‌خوانیم، چه اتفاقی می‌افتد. وقتی

متنی را می‌خوانیم، می‌خواهیم از آن لذت ببریم یا کسب اطلاعات کنیم اما وقتی متنی را می‌خوانیم تا ترجمه‌اش کنیم، نوع خواندن عوض می‌شود و هدفی دیگر پیش می‌آید و آن این است که مترجم می‌خواهد بفهمد متن چگونه ساخته شده و نویسنده چگونه واژگان و ساختارهای نحوی را به کار برده و چه هدف ارتباطی داشته است. من این نوع خاص خواندن پیش از ترجمه را «خواندن بسیار دقیق» نامیده‌ام (بولانوس، ۲۰۰۳).

• رویکرد عمل‌گرایانه: برتری متن مبدأ

راباسا مداخله در ترجمه را نمی‌پسندد؛ به نظر او مترجم باید به آنچه نویسنده گفته است احترام بگذارد. اما احترام به عقاید نویسنده به معنی ترجمه تحت‌اللفظی نیست. راباسا دیدگاهی را مطرح می‌کند که من اسمش را می‌گذارم دیدگاه «عمل‌گرایانه». بر طبق این دیدگاه مترجم باید مقصود کلام نویسنده را بازگو کند. راباسا در جایی در مورد ترجمه‌های شکسپیر می‌گوید:

بدیهی است که مترجم برای حفظ روح آنچه نویسنده می‌خواهد بگوید باید به خود آزادی بدهد. مثلاً وقتی دشنامی را ترجمه می‌کنیم باید ببینیم احساس پشت این دشنام چیست نه این‌که ببینیم واژه‌ای که برای دشنام استفاده شده است چیست.

تعبیر «آنچه نویسنده می‌خواهد بگوید» همان چیزی است که نامش را هدف ارتباطی متن می‌گذارم. مترجم باید بتواند این هدف ارتباطی را درست درک کند و هر تغییری که در متن ایجاد می‌کند باید در سطح واژگان و نحو باشد. درک هدف ارتباطی متن دو وجه دارد: از یک سو، هدف کلی ارتباطی را باید بر طبق نوع متن مشخص کرد. مثلاً در متون ادبی هدف کلی ارتباطی متن هدفی زیباشناختی است. نویسنده می‌خواهد مخاطب را متأثر کرده و او را در تجربه جهان متن سهیم گرداند. از سوی دیگر، این هدف کلی ارتباطی زمانی تحقق می‌یابد که مترجم رشته‌ای از اهداف ارتباطی نهفته در متن را تحقق می‌بخشد.

• حل مسئله

حل مسئله یکی از راهبردهای عمومی ترجمه است که مترجم در خلال فعالیت حرفه‌ای‌اش آن را می‌آموزد. مترجمی که قادر است از این راهبرد استفاده کند می‌تواند کار خود را به کارآمدترین و دقیق‌ترین شیوه انجام دهد. این راهبرد چندین مرحله دارد: نخستین مرحله این

است که مترجم بتواند تشخیص بدهد که مسئله چیست. مرحله دوم این است که بتواند مسئله را توصیف کند. مرحله نهایی این است که بتواند راه‌حلی ارائه بدهد. این سه مرحله را می‌توان به‌خوبی در ترجمه عنوان رمان *صدسال تنهایی* مشاهده کرد. راباسا هم مسئله را تشخیص می‌دهد، هم آن را توصیف می‌کند و هم راه‌حلی برای ترجمه آن ارائه می‌دهد.

• آشنایی‌زدایی

راباسا معتقد است هم باید برای متن اصلی حرمت قائل بود و هم ترجمه باید قابل فهم باشد. نتیجه چنین دیدگاهی این است که وی در ترجمه واژگانی که به ظاهر «غیرقابل ترجمه‌اند» از راهبرد آشنایی‌زدایی پیروی می‌کند. منظور از واژگان غیرقابل ترجمه واژگانی است که در بافت فرهنگی-اجتماعی متن مبدأ ریشه دارند. مثلاً راباسا درباره ترجمه واژه پرتغالی *suadade* می‌گوید:

این واژه فقط در صورتی غیرقابل ترجمه‌است که پیوندهای معنایی و فرهنگی آن را نتوان در زبان مقصد یافت. چنین واژه‌هایی را می‌توان عیناً با حفظ رنگ و بوی غرابت به متن ترجمه منتقل کرد و در نهایت، توضیحی در پانویس آورد.

راباسا در مورد ترجمه اسامی خاص چنین می‌گوید:

اگر اسامی را ترجمه نکنیم، حس و حال زبان مبدأ و فرهنگ آن را حفظ کرده‌ایم... من خودم به‌شخصه در ترجمه‌هایم ترجیح می‌دهم اسامی را ترجمه نکنم. بعضی اوقات اگر لقب‌ها ارزش توصیفی داشته باشند و ضرر چندانی به حال و هوای داستان نزنند، ترجمه‌شان می‌کنم.

حال ببینیم راهبرد آشنایی‌زدایی در ترجمه واژه *Carnicero* در رمان *صد سال تنهایی* چه از آب درآمده. برای همین منظور سری به ترجمه‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، پرتغالی و روسی این اثر می‌زنیم. راباسا این واژه را عیناً آورده و پس از آن این توضیح را اضافه کرده: «که به معنی قصاب است»، تا خوانندگان که با زبان اسپانیایی آشنایی ندارند متوجه معنی کلمه بشوند. در ترجمه فرانسوی، این واژه ترجمه نشده و چون معنایش واضح نیست، در پانویس آمده که منظور «قصاب» است. مترجم آلمانی، میرکلاسون، معادل آلمانی واژه را آورده است. مترجمان روسی نیز واژه را به روسی ترجمه کرده‌اند. مترجم پرتغالی خیالش از بابت این واژه

راحت بوده و آن را همان‌طور که هست در ترجمه‌اش آورده چون هم از لحاظ آوایی و هم شکلی، شبیه واژه پرتغالی *carniceiro* است.

مورد جالب دیگر از به‌کارگیری راهبرد آشنایی‌زدایی را می‌توان در حفظ املائی اولیه اسامی شخصیت‌های عمده دید که به‌رغم برخی تغییرات کوچک در تمام ترجمه‌ها لحاظ شده‌اند. حفظ اسامی امکان آن را فراهم می‌آورد که خواننده مقصد حس کند رمان در اصل اسپانیایی است. برای نمونه، نام یکی از شخصیت‌های داستان *Jose Arcadio Buendia* در ترجمه‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، پرتغالی و روسی با همان املائی اسپانیایی آمده است. راباسا و مترجم آلمانی رمان، واژه اسپانیایی *reales* را همان‌طور که هست نگه داشته‌اند. این واژه یادآور میراث تاریخی اسپانیایی است که در برخی بخش‌های رمان به تصویر کشیده شده است. مترجمان دیگر زبان‌ها، شکل جمع واژه (یعنی *reales*) را آورده‌اند. به‌کارگیری راهبرد آشنایی‌زدایی در سطح سبکی و نحوی دشوارتر است. راباسا در این مورد می‌نویسد:

متأسفانه، هیچ راهی نیست که ساختار دستوری متن اصلی را در ترجمه حفظ کنیم تا بشود نشان داد که این کتاب در اصل به اسپانیایی یا پرتغالی یا هر زبان دیگری نوشته شده است. اگر ساختار دستوری را حفظ کنیم، ماحصل کار چیز ناملموسی از آب درمی‌آید که نه گویشوران مقصد و نه مبدأ آن را نمی‌فهمند. با این حال، باید نوعی رمز و راز نحوی، مثل نوعی آهنگ پس‌زمینه وجود داشته باشد که به خواننده ترجمه بفهماند که این کتاب در اصل به انگلیسی نیست.

• ارتقای متن اصلی

این راهبرد عبارت است از استفاده از عناصر سبکی در ترجمه که در زبان مقصد عناصری ویژه متون ادبی به حساب می‌آیند ولو این‌که در متن مبدأ این عناصر وجود نداشته باشند یا با آن برجستگی نیامده باشند. این راهبرد منطبق است با یکی از هنجارهای ترجمه، هنجاری که می‌گوید ترجمه یک متن ادبی باید به متنی ادبی «در معنای واقعی کلمه» بیانجامد. راباسا در این باره می‌گوید:

اگر دو ترجمه از یک متن هر دو دقیق باشند، چه چیزی باعث می‌شود یکی را بهتر از دیگری بدانیم؟ فقط انتخاب مناسب و ازگان و ساختار می‌تواند هم معنی را به انگلیسی منتقل کند و هم متن را با حفظ حال و هوای متن اصلی ارتقا دهد.

راباسا خود متن اسپانیایی *صدسال تنهایی* را «ارتقا» بخشید و این کار را با توسل به یک استراتژی سبکی انجام داد. استراتژی سبکی او این بود که هر وقت در ترجمه یک واژه اسپانیایی با دو انتخاب روبه‌رو می‌شد، یکی معادلی از ریشه آنگلساکسون و دیگری از ریشه لاتین، معمولاً معادل لاتین‌تبار را انتخاب می‌کرد. نتیجه این استراتژی او این است که متن انگلیسی در قیاس با متن اسپانیایی زبان متعالی‌تری دارد. بدین ترتیب از حیث سبک، زبان ترجمه راباسا نسبت به اصل اسپانیایی که سبک «بی‌پیرایه» ای دارد و فقط از کلمات معمولی اسپانیایی و تعدادی کلمه خاص کلمبیایی استفاده می‌کند، کاربرد فخیم‌تری از زبان را به نمایش می‌گذارد. راباسا معتقد است که مترجم باید به محتوای متن اصلی احترام بگذارد اما وقتی پای سبک به میان می‌آید، با استفاده از گرت‌برداری روش آشنایی‌زدا در پیش می‌گیرد. هدف گرت‌ها این است که به خواننده انگلیسی‌زبان نشان بدهد که متن در اصل اسپانیایی است نه انگلیسی. نمونه‌های زیر راهبرد کلی سبکی راباسا را نشان می‌دهد: واژه *nocion* اسپانیایی به *notion* و *navegar* به *navigate* ترجمه شده است.

• شبکه‌های معنایی

در سطح معنایی، لازم است مترجم روابط معنایی میان کلمات در متن اصلی را در ترجمه نیز حفظ کند. این کار را می‌توان در سطح واژگانی انجام داد و کلماتی را که به یک حوزه یا شبکه معنایی ارتباط دارند در زبان مقصد بازآفرینی کرد. راباسا توجه ویژه‌ای به این جنبه از ترجمه دارد. دو حوزه معنایی بسیار مهمی که به رمان مارکز رنگ‌وبوی عجیب می‌دهد، گیاهان و جانوران حاره‌ای هستند. برای مثال در ترجمه رمان *صدسال تنهایی* آوردن شبکه‌ای از نام‌های پرندگانی که در جنگل‌های بارانی کلمبیا زندگی می‌کنند می‌تواند مکانی خارجی (اگزاتیک) را به خواننده القا کند.
